

نگرشی نو در بازتعریف مفهوم ژئوپلیتیک صلح

افشین متقی^۱

محسن جان پرور^۲

آرش قربانی سپهر^{۳*}

چکیده

تحولات صورت گرفته در عرصه‌های مختلف زمینه‌ساز شکل‌دهی به مباحث جدید در عرصه مطالعه ژئوپلیتیک، به عنوان دانشی جدید شده است. به نحوی که، سیر تاریخی ژئوپلیتیک نیز بیانگر این است که واژه ژئوپلیتیک در طول تاریخ تداعی کننده مفاهیمی مانند: «بحران، جنگ، رقابت» بوده است. اما امروزه بر خلاف ژئوپلیتیک قدیم، در عصر حاضر، ژئوپلیتیک جدید می‌تواند به عنوان ابزاری برای توسعه همکاری‌های بین‌المللی و صلح مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین، نباید مطالعه تاریخی تحولات ژئوپلیتیکی جهان موجب شود تا ما ژئوپلیتیک را متهم به جنگ نماییم؛ چرا که اساساً ماهیت ژئوپلیتیک کاربردی است و می‌توان از استنتاج‌های ژئوپلیتیکی در جهت رفع نیازهای بشر و نه الزاماً جنگ استفاده کرد. بر این مبنای پژوهش حاضر مبتنی بر روش تحلیل محتوا و استفاده از داده‌های کتابخانه‌ای در پی پاسخ به این سؤال است که چگونه می‌توان مفهوم‌سازی درست از ژئوپلیتیک صلح ارائه داد؟ فرضیه تحقیق این است که به نظر می‌رسد مفهوم‌سازی درستی از ژئوپلیتیک صلح در کارهای مورد بررسی صورت نگرفته و تنها به توصیف آن از طریق بیان مثال‌ها و موارد بسنده شده است. همچنین یافته‌های تحقیق نشان از آن دارد که نگارندگان با توجه به تعریفی که از ژئوپلیتیک داشته‌اند، توانسته‌اند تا حدودی مفهوم‌سازی درست و قابل قبولی از ژئوپلیتیک صلح را که تا به حال از سوی اندیشمندان ارائه نشده است، تبیین نمایند. به نظر می‌رسد تبیین درست و قابل فهم از ژئوپلیتیک صلح بتواند عرصه‌های مختلف علمی و اجرایی را تا حد قابل توجهی تحت تأثیر قرار دهد.

واژگان کلیدی: ژئوپلیتیک، صلح، ژئوپلیتیک صلح

a.mottaghi@khu.ac.ir

۱. دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

janparvar@um.ac.ir

۲. استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران

۳. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی تهران، ایران (نویسنده مسئول)

* ar.ghorbanisepehr@mail.um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۶

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره بیستم و هفتم، صص ۱۶۰-۱۲۷

مقدمه

جنگ و صلح تاریخی بسیار طولانی به درازای زندگی بشریت دارد. از این‌رو، «دانشمندان حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی تلاش کرده‌اند تا با نظریه‌پردازی‌های دقیق، راه‌های دستیابی به صلح فراگیر و عادلانه را فراروی دولت‌ها و ملت‌ها قرار دهند» (براتعلی‌پور، ۱۳۹۴: ۴۰). همچنین اندیشمندان و نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک و روابط بین‌الملل از حدود یک قرن پیش تاکنون در مطالعات و پژوهش‌های خود همواره سعی نموده‌اند بر پایه مؤلفه «قدرت» که در واقع جوهر دانش ژئوپلیتیک محسوب می‌شود، برای تحلیل ساختارها و تعیین سلسله مراتب قدرت جهانی مدل‌های مختلفی را ارائه نمایند و در این راه تلاش‌های زیادی انجام داده‌اند که نظر اکثر پادشاهان و صاحبان قدرت را به خود جلب نمود. اما اکثر دیدگاه‌هایی هم که در این زمینه مطرح شده، این گزاره را مفروض گرفته‌اند که ژئوپلیتیک دانش کسب قدرت است و بنابراین «رقابت» برای کسب قدرت در همه سطوح آن موجب شکل‌گیری ساختار سلسله مراتبی قدرت در جهان شده است. از این‌رو بررسی سیر تطورات تاریخی دانش ژئوپلیتیک نیز بیانگر آن است که نظریه‌پردازان این دانش همواره به مطالعه نقش و جایگاه مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی از جنبه‌های استراتژیک در ایجاد و سرنوشت بحران‌ها و نزاع‌ها پرداخته و به همین دلیل واژه ژئوپلیتیک در طول تاریخ تداعی‌کننده مفاهیمی مانند «بحران»، «جنگ»، «رقابت» و «خصومت» بوده است. در این راستا، شاهد شکل‌گیری الگوهای خصومت آمیز مانند استعمار، استثمار و بهره‌کشی، اشغالگری و برده‌داری و ... که دستیابی به منابع قدرت را محور تلاش‌های ژئوپلیتیکی می‌داند، بوده‌ایم. اما امروزه بر خلاف ژئوپلیتیک قدیم که در واقع ابزار جنگ بود، ژئوپلیتیک جدید می‌تواند به عنوان ابزاری برای توسعه همکاری‌های بین‌المللی و صلح مورد استفاده قرار گیرد. به همین دلیل، نظریات اساسی و جدی حول محور «ژئوپلیتیک صلح» شکل گرفته و در حال گسترش می‌باشد. مبنای نظریات مطروحه در این خصوص آن است که ژئوپلیتیک جدید بر تکامل جهان سیاسی به عنوان یک «سیستم به هم پیوسته» در مقیاس‌های مختلف تأکید و تمرکز دارد. در واقع، تصاویر ایجاد شده در پی برخی نظریات ژئوپلیتیکی پس از پایان جنگ سرد مانند

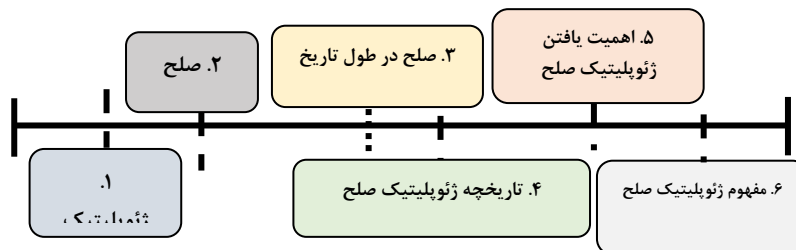
نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون^۱، نظریه پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما^۲، نظریه نظم نوین جهانی جورج بوش^۳ پدر، نظریه جهانی سازی و... مانع از تلاش‌ها برای شکل دادن و گسترش گفتمان‌های «صلح و عدالت» از سوی برخی اندیشمندان ژئوپلیتیکی نشده است. حتی به نظر می‌رسد امروزه نابرابری‌های اجتماعی و جغرافیایی، توسعه کشمکش‌های قومی، نژادی و مذهبی، توسعه تروریسم بین‌الملل و اجحاف قدرت‌ها بر کشورهای ضعیف و... ضرورت اندیشه و تفکر حول مفهوم «ژئوپلیتیک صلح» را بیشتر کرده است. اما باید توجه داشت که استفاده از ژئوپلیتیک در جهت تأمین منافع جهانی بشر تابع جهان بینی، ایدئولوژی، نگرش و علائق کاربران این دانش است. بنابراین نباید مطالعه تاریخی تحولات ژئوپلیتیکی جهان موجب شود تا ما ژئوپلیتیک را متهم به جنگ نماییم؛ چرا که اساساً ماهیت ژئوپلیتیک کاربردی است و می‌توان از استنتاج‌های ژئوپلیتیکی در جهت رفع نیازهای بشر و نه الزاماً جنگ استفاده کرد. ظهور دیدگاه‌هایی مانند ژئوپلیتیک محیط زیست، ژئوپلیتیک انتقادی، ژئوپلیتیک مقاومت، ضد ژئوپلیتیک و... بیانگر این مسأله مهم می‌باشد. در این راستا، ژئوپلیتیک صلح به شکل اختصاصی به دنبال تحقق اهداف مهمی چون: ایجاد تحول در ماموریت‌ها، ساختارها و کارکردهای نهادهای بین‌المللی، افزایش روندهای منطقه‌گرایی، غالب ساختن گفتمان صلح و عدالت جهانی، حقوق بشر جهانی، مبارزه جهانی با تروریسم و... بوده و پیشنهاد می‌کند ترتیبات فضایی قدرت جهانی باید حول این مفاهیم شکل گیرد.

«منطق عقلاً نیز مستلزم آن است که «صلح» و «امنیت» به عنوان حقوق بنیادی بشر، حالت و وضعیت طبیعی (غایی) آن‌ها باشد. از این منظر، صلح وضعیتی است که رفاه، سعادت و خیر را ارزانی می‌دارد. سعادت و خوشبختی‌ای که در فقدان جنگ به منصفه ظهور می‌رسد؛ آرامش و امنیتی که ذاتاً مطلوب انسان‌های عاقل و کمال‌طلب تلقی می‌شود». به تعبیر دیگر باید لزوماً شرایطی وجود داشته باشد تا مجموعه روابط حاکم بر نظام اجتماعی، فرهنگی و... از هم نپاشد و اطمینان خاطر پدید آید که امور حیاتی جامعه انجام خواهد پذیرفت و آشفتنگی و هرج و مرج به وجود نخواهد آمد. در این نگاه،

1. Huntington
2. Francis Fukuyama
3. George W. Bush

«صلح» به معنای سکوت، آرامش و توافق نظر در خانواده و اجتماع، بزرگ‌ترین مصلحت بشر است. بنابراین، تأمین و تضمین آن، نه تنها وظیفه اساسی هر دولت، بلکه هر فردی است که فارغ از هر شرطی در اجتماع زندگی می‌کند. صلح‌رهایی از وضعیت نزاع، درگیری و بهره‌برداری از وضعیت ثبات، وحدت، آرامش و همدلی ناشی از هماهنگی، تفاهم و سازگاری مردم با یکدیگر است، نه از رهگذر زور، بلکه از طریق توافق و تفاهم واقعی. به هر روی تحولات اخیر در عرصه روابط بین‌المللی، به خوبی نشان می‌دهد که در سده حاضر، «صلح» بیشتر از هر مسئله دیگری در معرض خطر، تهدید و نقض قرار دارد. این تحولات، از اقدامات نظامی یک جانبه، قتل عام و محاصره شهرها و هژمون‌طلبی برخی رژیم‌ها و دولت‌ها در اقصی نقاط جهان گرفته تا فقر و گرسنگی و عدم توزیع عادلانه امکانات حیات انسانی میان ملت‌ها و همچنین بی‌سوادی و عدم دسترسی به آگاهی‌های لازم برای مواجهه صحیح با حوادث طبیعی و غیرمترقبه و آنچه در زندگی اجتماعی رخ می‌دهد و در نهایت فقدان حاکمیت عدالت بر روابط بین‌المللی، همه جوامع را اعم از توسعه یافته و در حال توسعه، ملی و بین‌المللی با بحران روبه‌رو نموده، به طوری که بیشترین زمان و بودجه‌ها نیز در سطح جهان به همین مسائل و شیوه‌های برخورد واکنشی به آن‌ها اختصاص یافته و می‌یابند. «در این میان، شناخت نظام هنجاری حاکم بر جوامع اعم از ملی و بین‌المللی و مجموعه هنجارهای حقوقی بین‌المللی مرتبط با صلح، از ضروریاتی است که از پاره‌ای جهات حتی بر سایر جنبه‌های صلح‌سازی و صلح‌بانی در محیط زندگی بشر، تقدم و اولویت دارد. از دید دیگر، برخی از علل و عوامل وضعیت بحران‌زده کنونی و موانع فراروی صلح واقعی و مورد نیاز بشر در مسیر تعالی، به همین هنجارها و نظامی برمی‌گردد که بر این اساس، پایه‌ریزی شده‌اند و مدیریت امور بین‌المللی و برخی مسائل ملی را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند. به هر طریق، شناخت (صلح) هم در بُعد روابط میان بشری و همچنین تعاملات و روابط بین‌الدولی و نهایتاً نقش سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی در این زمینه، یکی از رهیافت‌های ضروری و حتی حیاتی در بازشناسی وضعیت صلح، علل و عوامل تهدید صلح در دوران معاصر، ترسیم چشم‌انداز وضعیت آینده و همچنین ارائه بنیان‌های نظری و عملی در راستای ایجاد الگو یا الگوهایی است که بتواند نیاز بشر، ملت‌ها و

دولت‌ها به صلح را برآورده سازد» (نمایان و بیگ، ۱۳۹۱: ۸۰). در حالی که تحکیم صلح به عنوان رهیافت عملی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مطرح است و نمی‌توان دست‌آوردهای مثبت آن را انکار نمود، ولیکن در عمل با چالش‌های زیادی روبه‌رو بوده است که موجب تحلیل کارایی گردیده است. از این‌رو، این چالش‌ها خود به عوامل متعددی وابسته هستند که ریشه‌ای‌ترین آن‌ها آپارتاید جهانی^۱؛ نظام بین‌المللی ناعادلانه مبتنی بر تبعیض می‌باشد. «در صورتی که وضعیت صلح همچنان در شرایط مبهم و بغرنج معاصر باقی بماند، سرنوشت بشر و حیات آن، ناگوارتر خواهد شد. همچنین زندگی ناعادلانه امروزی بشر، روند صعودی را در نزول شأن انسان و کرامت او در پیش گرفته است. این چالش‌ها تنها با درایت، تعامل، همفکری، همبستگی و در انداختن طرحی نو بر پایه میراث گفتمان بشریت، قابل رفع خواهد بود، طرحی نو که گفتمان صلح عادلانه در همین راستا تعریف و تبیین شده است». به هر روی در این مقاله بحث خواهد شد که ژئوپلیتیک صلح، مفهومی است که آغازین مراحل خود را طی می‌کند. این مفهوم به عنوان یک دانش پس از جنگ جهانی دوم و افزایش کشتار جمعی و تبدیل شدن جهان به مکانی ناامن احیاء شد و برای درک بهتر این مفهوم، تعاریف متعددی تا به حال از آن ارائه نشده است. بر این اساس هدف مقاله حاضر، مفهوم‌سازی درست و قابل قبولی از ژئوپلیتیک صلح است که تا به حال از سوی اندیشمندان ارائه نشده است. زیرا به نظر می‌رسد تبیین درست و قابل فهم از ژئوپلیتیک صلح بتواند عرصه‌های مختلف علمی و اجرایی را تا حد قابل توجهی تحت تأثیر قرار دهد و زمینه ایجاد تحول در ساختارها را در راستای گفتمان صلح و عدالت جهانی فراهم آورد. در نهایت نوشتار حاضر در پی پاسخگویی به نامفهومی ژئوپلیتیک صلح میان اندیشمندان و متخصصین این حوزه در راستای تغییر ماهیت ژئوپلیتیک از «قدرت» به «صلح» در روابط و تحولات بین‌المللی انجام شده است. در همین راستا و برای پاسخ به سؤال اصلی پژوهش که مفهوم ژئوپلیتیک صلح چگونه تبیین می‌شود، از روش تحلیل محتوا، بهره برده است.



شکل شماره ۱. فرآیند مفهوم‌سازی ژئوپلیتیک صلح (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

۱. چارچوب مفهومی پژوهش

«یکی از بحران‌های شکل گرفته در میان علوم، آشفتگی مفاهیم است. لذا به نظر می‌رسد این آشفتگی در ایران بیشتر از سایر نقاط جهان است. بدین ترتیب منظور از آشفتگی درهم‌تنیده شدن مفاهیم در یکدیگر است که درک مفهوم آن را برای خوانندگان مشکل می‌نماید و زمینه آن را به وجود می‌آورد که هر شخص به تعبیری آن مفهوم را معنی نماید» (قربانی سپهر، ۱۳۹۷: ۳۷۳). بر این مبنا در قسمت حاضر تلاش خواهد شد، به صورت بنیانی به مباحث پایه‌ای (ژئوپلیتیک و صلح) که ساختار پژوهش حاضر را شکل می‌دهد، اشاره شود.



شکل شماره ۲. الگوی مفهومی پژوهش (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

۱-۱. مفهوم ژئوپلیتیک

اصطلاح ژئوپلیتیک، به عنوان واژه‌ای بحث برانگیز و پر ابهام، برای نخستین بار توسط دانشمند سوئدی «رادلف کیلن»^۱ در سال ۱۸۹۹ و به مفهوم «دانش تحلیل روابط جغرافیا و سیاست» گام به عرصه مطالعات جغرافیای سیاسی معاصر نهاد (Dodds & Atkinson, 2000:3). این علم که در تفکر سنجش گرانه (ژئوپلیتیک انتقادی)، از آن

1. Rudolf Kellen

به عنوان شکلی از «روابط قدرت-دانش» یاد می‌شود (Tuathil & Dalby & Routledge, 1998:15)؛ از جمله مفاهیمی است که از زمان پیدایش آن تا کنون، پیوسته بر سر ماهیتش اختلاف نظر بوده است. به گونه‌ای که لاکوست^۱ و ژیبلین^۲ با توجه به تعدد برداشت‌ها و تعاریف از واژه ژئوپلیتیک، بر این باورند که برداشت‌های متفاوت از ژئوپلیتیک ارائه شده است، ولی یک تعریف عمومی و از پیش تعیین شده برای ژئوپلیتیک وجود ندارد (حافظ نیا، ۱۳۸۵:۱۳). این تحول و دگردیسی در ساختار مفهومی ژئوپلیتیک سبب شده است تا رهیافت هرمنوتیکی جدید، گستره‌های روش‌شناسانه نوینی را پیش روی این علم قرار داده و حتی چارچوب بنیادین ژئوپلیتیک را، از تحلیل‌های مرسوم در بررسی روابط قدرت-سیاست، به سوی راهبردهای تفسیری جدیدتری همچون بررسی روابط قدرت-خشونت سوق دهند (Ingram & Dodds, 2009:259).

عده‌ای بر این اعتقادند که ژئوپلیتیک را می‌توان پرداختن به رابطه میان دولت‌ها و قدرت‌طلبی آن‌ها و تثبیت اقتدارشان در مناطق جغرافیایی تعریف کرد، به عبارت دیگر این نظریه‌پردازان قدرت را موضوع اصلی ژئوپلیتیک می‌دانند، سائول کوهن^۳ در کتاب خود تحت عنوان جغرافیا و سیاست در جهانی تقسیم شده می‌نویسد «عصاره ژئوپلیتیک مطالعه روابطی است که میان سیاست بین‌المللی قدرت‌ها و مشخصات جغرافیایی برقرار می‌شود منظور از این مشخصات جغرافیایی (به خصوص) آن‌هایی هستند که منبع قدرت را تشکیل می‌دهند» (لاکوست و ژیبلین، ۱۳۷۸:۴۶). «ژئوپلیتیک با ایده آگاهی نسبت به قدرت سروکار دارد و نقش آفرینی فراکشوری «قدرت» سیاسی را مطالعه می‌کند» (مجتهدزاده، ۱۳۸۶:۱۲۹).

«شماری از جغرافی‌دانان بعد از جنگ جهانی دوم رویکردی انتقادی نسبت به ژئوپلیتیک سنتی در پیش گرفتند و به‌طور گسترده‌ای آن را محکوم کردند، در سال ۱۹۴۵ ریچارد هارتشون^۴ به ژئوپلیتیک تاخت و آن را دانشی زهرآلود خطاب کرد. او

1. Lacoste
2. Giblin
3. Saul Cohen
4. Richard Harthington

ژئوپلیتیک را دانشی برای هیله‌گری علمی ایجاد سوءظن ایدئولوژیکی، که از سوی نازیسم و دیگر اشکال فاشیسم در ایتالیا و ژاپن آلوده شده و در شکل‌دهی به سیاست‌های کشتار جمعی، نژادپرستی، توسعه طلبی فضایی و تسلط بر مکان مشارکت داشته است، می‌دانست» (دادس، ۱۳۹۰: ۳۶).

درباره موضوع و مفهوم ژئوپلیتیک و متغیرهای ژئوپلیتیکی دیدگاه‌های متعددی بیان شده است و بنابراین طیف موضوعی ژئوپلیتیک از گستردگی برخوردار است. به طوری که می‌توان آن را به شرح زیر بیان نمود:

- ژئوپلیتیک به عنوان دانش کسب قدرت؛
- ژئوپلیتیک به عنوان دانش رقابت و گستره حوزه نفوذ؛
- ژئوپلیتیک به عنوان تأثیر عوامل جغرافیایی بر سیاست و روابط دولت‌ها؛
- ژئوپلیتیک به عنوان دانش مناطق بحرانی؛
- ژئوپلیتیک به عنوان دانش مرزهای بین‌المللی؛
- ژئوپلیتیک به عنوان دانش قدرت؛
- ژئوپلیتیک به عنوان دانش نتایج عدم انطباق دو الگوی فضایی عرضه و تقاضای منابع حیاتی (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۱۸-۱۷).

اما پس از دوران جنگ سرد و در دهه‌های پایانی قرن بیستم که ژئوپلیتیک تحت تأثیر رقابت، دو ابر قدرت شوروی و آمریکا قرار گرفت، با ظهور دیدگاه جدید انتقادی در عرصه مطالعات ژئوپلیتیکی، مفهوم ژئوپلیتیک احیا شد و نقش آن در معادلات بین‌المللی مجدداً مورد ارزیابی قرار گرفت.

«ژئوپلیتیک انتقادی به دنبال آشکارسازی سیاست‌های پنهان و پشت پرده دانش ژئوپلیتیکی است. بیش از آن که ژئوپلیتیک به عنوان یک توصیف غیر مجهول از نقشه سیاسی جهان تعریف شود، از ژئوپلیتیک به عنوان یک گفتمان، نمایش و نگارش درباره جغرافیا و سیاست‌های بین‌المللی بحث می‌کند» (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰: ۲۶). «برخی ژئوپلیتیک انتقادی را یکی از شاخه‌های نظریه نقد اجتماعی در مطالعه روابط نظریه‌های سیاسی و اجتماعی است که در برخورد با رویکرد پوزیتیویستی به وجود آمد، «بخشی از یک حرکت بسیار وسیع‌تری است که شامل روابط بین‌الملل و در واقع کلیه علوم

اجتماعی است و ارائه یک رویکرد جانشین را هدف خود قرار می‌دهد» (مویر، ۱۳۹۲: ۳۹۰). «اما به صورت کلی ژئوپلیتیک دانش شناخت، کسب، بهره‌برداری و حفظ منابع جغرافیایی قدرت در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی است» (جان پرور و قربانی سپهر، ۱۳۹۶: ۴۹).

«تعریف فوق، تعریفی کاملاً جدید از مفهوم ژئوپلیتیک است که در آن تلاش شده است ضمن حفظ ماهیت وجودی ژئوپلیتیک عرصه‌های مورد بحث ژئوپلیتیک در مقیاس‌های مختلف در نظر گرفته شود. از جمله ویژگی‌های تعریف حاضر می‌توان به سادگی، قابل فهم بودن، جامع و مانع بودن و از همه مهم‌تر مبنا قرار گرفته شدن برای همه زیر بخش‌ها مطرح در حوزه ژئوپلیتیک اشاره کرد. همچنین باید توجه داشت که تعریف حاضر به گونه‌ای است که می‌توان از طریق آن ژئوپلیتیک را از فروکاسته شدن به عنوان رویکرد تحلیلی جلوگیری کرد و حرکت به سوی شکل‌دهی آن به عنوان یک مبحث علمی را فراهم آورد» (جان پرور و قربانی سپهر، ۱۳۹۶: ۵۰-۴۹).

۱-۲. مفهوم صلح

از آن جایی که کلمه صلح اصالتاً عربی است و ریشه و اصل کاربرد آن در زبان عربی است می‌بایستی ابتدائاً معنی و معانی آن را از منابع معتبر لغوی استخراج کرد. در عین حال می‌بایستی به معنای آن در فرهنگ لغت فارسی توجه شود چرا که این لفظ به همین معنا از زبان و فرهنگ قرآن و حدیث وارد زبان فارسی شده لذا ما از هر دو منبع برای تبیین لغوی کلمه صلح بهره می‌بریم.

ابن منظور در کتاب لسان‌العرب صلح را این گونه معنا کرده‌اند: «صلح» اسم مصدر از صلاح و به معنای آشتی و مصالحه کردن است (ابن منظور، ۱۳۷۵، ج ۷: ۳۸۴). بنابراین صلح در لغت به معنای سازش کردن و آشتی و تراضی میان متنازعین است که مترادف با سلم است در مقابل حرب و جنگ که از آن به هُدنه و هواده نیز تعبیر می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹: ۱۳۲۴۸)

برای یافتن مفهوم صلح با دسته و طیفی از مفاهیم روبه رو هستیم که برخی در برابر مفهوم جنگ بیان شده‌اند و برخی دیگر مستقلاً به تعریف از صلح پرداخته‌اند. هنگامی

که از صلح سخن می‌گوییم با پدیده‌ای مواجه هستیم که بر روی یک طیف قرار می‌گیرد (محسنیان راد، ۱۳۸۳: ۱۳۴). پدیده صلح موضوع یک علم مستقل و ویژه نیست. برخی عناوین به عنوان صلح مطرح است، اما اصطلاح «مطالعات صلح» و یا «تحقیقات صلح» به ویژه در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل بیشتر شناخته شده و کاربرد دارد (الویری، ۱۳۸۳: ۳۱۷). «در متون قدیم به مطالب اندک پیرامون بررسی عملی صلح برمی‌خوریم. در دوره‌های قبل از میلاد قوانین وضع شده از سوی یونانی‌ها برای اعمال پاره‌ای از محدودیت‌ها در جنگ و به کار بستن روش‌های سیاسی برای پایان بخشیدن به جنگ‌ها، از قدیمی‌ترین متونی است که می‌توان از آن به اندیشه‌هایی در زمینه جنگ و صلح و نیز روابط بین‌الملل دست یافت» (هولستی، ۱۳۷۳: ۷۶). «اما امروزه سخن از صلح و راهکارهای رسیدن به آن در مجامع علمی و سیاسی بیش از گذشته است، به‌طور کلی بحث‌های موجود درباره صلح اغلب آرمان‌گرایانه و ارزش‌گذارانه بوده‌اند و به تحلیل تجربی گرایش نداشته‌اند» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۳۴). «از این رو صلح یکی از آرمانی‌ترین خواسته‌های بشر بوده است که شاید بتوان گفت تا کنون علی‌رغم تلاش‌های فراوان این خواسته به حق، به‌طور کامل تحقق نیافته است. همواره در نقاط مختلف در سطح جهان درگیری‌هایی به بهانه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... در جریان بوده است. در بسیاری از موارد به دنبال تلاش‌های فراوان صلح برقرار گردیده است. لیکن این صلح موقتی بوده و پس از گذشت مدتی درگیری‌هایی در همان قالب‌های قبلی یا به اشکال و با بهانه‌های جدید آغاز گردیده است» (رئسی، ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۰).

البته توجه روز افزون به صلح، مانع از تکثیر نشده است. به عنوان مثال «دبلیو. بی. گالی»^۱ در کتاب «فیلسوفان جنگ و صلح» به بررسی دیدگاه اندیشمندانی چون امانوئل کانت^۲، کارل فون کلاوزویتس^۳، کارل مارکس^۴، فریدریش انگلس^۵، لئو تولستوی^۶

1. W. BB Galli
2. Immanuel Kant
3. Carl von Clausewitz
4. Karl Marx
5. Friedrich Engels
6. Leo Tolstoy

پرداخته است، و بر تفاوت آراء اندیشمندان در موضوع صلح اذعان دارد (گالی، ۱۳۷۲: ۴۸). در مجموع تعاریف موجود چنین تقسیم‌بندی می‌شود (بوتول، ۱۳۷۱: ۳۰)؛

۱- تعریف طبیعی: انسان‌ها، بدون آن که به صلح فکر کنند، در صلح زندگی می‌کنند و آن را درست مانند موضوعی کاملاً طبیعی و قائم به ذات می‌دانند.

۲- تعریف‌های زد جنگ: صلح در رابطه با جنگ و همچون مقوله‌ای متضاد با جنگ تعریف می‌شود.

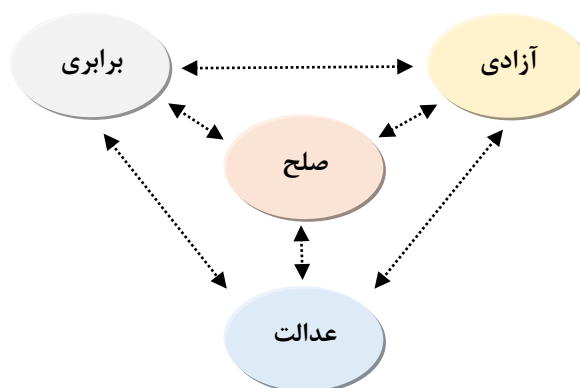
۳- تعریف اسطوره‌ای: در این نوع از تعاریف از صلحی آرمانی سخن گفته می‌شود.

۴- تعریف‌های باستانی: در متون یونانی نمونه‌های بسیاری از این نوع درک و توصیف در باب صلح وجود دارد، تعاریفی که از اندیشمندان یونانی چون افلاطون ارائه می‌شود.

۵- تعریف آماری: تعریف صلح بر اساس آمار تعداد مرگ و میرها و آدم‌کشی‌های دسته جمعی.

بنابراین می‌توان گفت صلح، حالتی است که در آن، جنگ حکم‌فرما نباشد. صلح تا قبل از تأسیس ملل متحد در روابط بین‌المللی نیز همین مفهوم را داشت. لکن ملل متحد، مفهوم آن را وسعت داده و به عنوان «نهاد یک نظم بین‌المللی مبتنی بر عدالت» تلقی کرده است. بنابراین از این دیدگاه دیگر، صرفاً فقدان جنگ به معنای برقراری و تداوم صلح نیست بلکه انجام هر عملی که در تعارض با عدالت باشد ممکن است سبب تهدید صلح و نقض آن شود. این دیدگاه پس از پایان جنگ سرد قوام یافت. سران اعضای شورای امنیت در اعلامیه‌ای که در پایان نشست خود در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۲ اعلام کردند امروز دیگر فقدان جنگ و مخاصمه مسلحانه میان دولت‌ها به مفهوم وجود صلح و امنیت بین‌المللی نیست. عدم ثبات و پایداری در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و نقض حقوق بشر نیز تهدیدی علیه صلح و امنیت جهانی به حساب می‌آید. بندهای ۲ و ماده ۱۰ منشور ملل متحد، تقویت صلح از طریق توسعه روابط دوستانه بین‌المللی را بیان می‌کند که منجر به کاهش علل زمینه‌های وقوع جنگ و تحکیم صلح جهانی خواهد بود. همان‌طور که از مفاد مواد ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۹ و همچنین ماده ۵۰ منشور برمی‌آید

هدف، حصول این اهداف از طریق مسالمت‌آمیز بوده است (اشرفی، ۱۳۹۳: ۸۶-۸۵). بنابراین، در مطالعات صلح کسانی که کار کرده‌اند و به ویژه آقای دالتون^۱ معتقد است همان کاری که یک پزشک برای مداوای بیمارش به کار می‌برد، به همان حالت، کسی که در این زمینه صلح کار می‌کند باید رهنمودهایی برای ایجاد صلح ارائه کند (زمانی، ۱۳۹۵: ۴). «جان روالز^۲ بنیان‌های اخلاقی طرح فلسفی خود را با الهام از ایمانوئل کانت^۳ تصور می‌کند و با محوریت بخشیدن به مفهوم حق، آزادی و عدالت را در جایگاهی رفیع می‌نشانند» (براتعلی‌پور، ۱۳۹۴: ۴۶). به هر ترتیب صلح یک افق کاملاً بدیع و جدید برای ارزیابی و انتقاد از اکنون زندگی انسان است. در نهایت شکل (۳) فرایند تحقق صلح در نظام بین‌الملل را نشان می‌دهد.



شکل شماره ۳. فرایند تحقق صلح در نظام بین‌الملل (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

پژوهش کیفی شامل مجموعه‌ای از شیوه‌های عمل مادی-تفسیری است که جهان را قابل مشاهده می‌سازد. همچنین لازم به اشاره است که متناسب با راهبرد کیفی، از روش تحقیق تحلیل محتوا برای انجام پژوهش بهره برده شده است. «پیسلی^۴ تحلیل محتوا^۵ را مرحله‌ای از جمع‌آوری اطلاعات می‌داند که در آن محتوای ارتباطات از طریق بکارگیری عینی، منتظم قواعد مقوله‌بندی، به اطلاعاتی تغییر شکل می‌یابند که می‌تواند خلاصه

1. Dalton
2. John Rawls
3. Immanuel Kant
4. Pissley
5. Content analysis

شوند و با هم مقایسه گردند. همچنین موريس دووژه^۱ نیز تحلیل محتوا را مقوله‌بندی همه اجزای یک متن در جعبه‌های گوناگون دانسته است، به‌گونه‌ای که ترتیب مقدار اجزای عناصری که در هر جعبه مرتب شده‌اند، متن را مشخص می‌کند» (صادقی، ۱۳۹۳: ۵۷). از این رو، روش اصلی پژوهش، با توجه به ماهیت نظری فلسفی و مبتنی بر استدلال‌های منطقی است. بر این اساس در این پژوهش سعی شده است علاوه بر تصویر سازی آنچه در زمینه ژئوپلیتیک صلح و عملکرد آن در مسائل بین‌المللی وجود دارد به تشریح و تبیین مفهوم آن پرداخته شود. همچنین در پژوهش حاضر کوشش شده است تا مفهوم ژئوپلیتیک صلح از بُعد نظری با توجه به نگاهت‌های سایر نظریه‌پردازان پیرامون این موضوع با مفهوم ژئوپلیتیک مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. در این راستا برای تبیین و توجیه دلایل سعی شده است با تکیه بر استدلال‌هایی محکمی از طریق جستجو در پیشینه و تاریخچه شکل‌گیری صلح و ژئوپلیتیک صلح و از سوی دیگر ادبیات و مباحث نظری تحقیق نتیجه‌گیری شود. در این پژوهش برای گردآوری و فیش‌برداری آن از اطلاعات کتابخانه‌ای، اینترنتی استفاده شده است.

۳. یافته‌های پژوهش

۳-۱. صلح در طول تاریخ

منظور امانوئل کانت^۲ (۱۸۰۴-۱۷۲۴) از صلح، عدم امکان وقوع جنگ بود. به نظر کانت، در قلمرو سیاست داخلی، حالت و وضعیتی را که در آن امکان تعرض وجود دارد و باید همواره مسلح بود نمی‌توان «صلح» نامید. چنین وضعیتی را می‌توان وضعیت «جنگ داخلی» خواند و حتی اگر حمله و تعرضی صورت نگیرد باید آن را «حالت متارکه» نام نهاد نه صلح. به نظر او، در صحنه بین‌المللی نیز باید میان جنگ، متارکه و صلح تفاوت قائل شد. صلح عبارت است از محو خشونت، دست یازیدن به فعالیت‌های صلح‌آمیز غیر مسلحانه و سازماندهی مسالمت‌آمیز اعمال بشری (خوبروی پاک، ۱۳۹۷: ۱۹-۱۸). همچنین کانت در کتاب به سوی صلحی پایدار، که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد، نتیجه و

1. Maurice Duverger
2. Immanuel Kant

تأثیر صلح را در وضعیت بشری به‌طور کلی توضیح داده است (Barthalay, 1981: 25). کانت میان صلح، حقوق و ایجاد یک فدراسیون جهانی رابطه مستقیمی برقرار می‌کند. به نظر او، آنچه «حقوق بین‌المللی» خوانده می‌شود بر اساس حاکمیت دولت‌ها استوار است که این امر مانع اعمال زور و جلوگیری از جنگ می‌شود. به نظر کانت اساس صلح در حقوق است و وقتی به‌طور قطعی برقرار می‌شود که تمام افراد از قوانینی درست، که خود آن را تهیه کرده‌اند، اطاعت کنند و از آن و از نظم قانونی که به وجود آورده‌اند، سرنیچند (خوبروی پاک، ۱۳۹۷: ۱۹).

تردیدی نیست که میان دو مفهوم صلح و امنیت ارتباطی قوی وجود دارد. سنت آگوستین^۱ از علمای معتبر مسیحیت مفهوم صلح را چنین تعریف می‌کرد: «نظم در آرامش» و این تعریف هم بر زندگی درون و هم بر زندگی بیرون انسان صدق می‌کند. از این‌رو در طول تاریخ تلاش‌های بسیاری در قالب سازمان‌ها در جهت برقراری صلح صورت گرفته است. مثلاً در عهد باستان، یونانی‌ها یا رومی‌ها از طریق شکل‌گیری سازمان‌هایی به‌طور غیرمستقیم در جهت ترویج صلح تلاش می‌کردند. نحوه دیگر برقراری صلح، قبول حاکمیت حقوق بین‌المللی در تنظیم روابط ملت - دولت‌هاست. جامع‌ترین نمونه سازمان‌های ایجاد شده در جهت صلح، شکل‌گیری جامعه ملل و سازمان ملل بوده است که هر دو مولود تجارب تلخ دو جنگ جهانی بوده و هدف خود را توجه و رسیدگی به مسائل زیر قرار دادند (صادقی، ۱۳۸۸: ۲۹۱):

۱- خلع سلاح و ممانعت از بروز جنگ‌های مسلحانه؛

۲- الغاء استعمار و آزادسازی ملل مستعمر؛

۳- ترویج همکاری اقتصادی بین‌المللی و توسعه ممالک عقب مانده؛

۴- حمایت از حقوق انسانی که در این زمینه تصویب شده.

امروزه قواعد بازی قدرت در جهان بسیار پیچیده و حتی نقش سازمان‌های بین‌المللی بسیار سخت‌تر شده است. این پیچیدگی بیش از آن که مرهون نظریات آکادمیک و تئوریک در مقوله قدرت باشد، معلول زیاده‌طلبی قدرت‌های بزرگ است. واقعیات جهان امروز نظیر جنگ و گرسنگی و تعرض به حقوق انسان‌ها، همگی ریشه

1. Augustine

در قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی غرب دارد. «حقوق بین‌الملل عمومی» و «قواعد رفتار جمعی» در قاموس قدرت‌های بزرگ حکم ابزار را دارند. از این رو ناتوانی سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در حل و فصل بحران‌های جهانی امروز کاملاً بدیهی است (غفاری، ۱۳۸۷: ۱). بر این مبنا، «گفتمان عدالت تنها پارادیمی است که می‌توان در قالب آن رفتارهای قدرت‌های بزرگ در غرب را به چالش کشید. دو نوع نگاه فلسفی و سیاسی به مسئله صلح وجود دارد. نگاه فلسفی و نظری به مقوله صلح نسبت به نگاه سیاسی و کاربردی اهمیت کمتری دارد. در نظام بین‌الملل توجه به مقوله صلح بدون توجه به جنبه کاربردی آن تنها مفهوم ارزشی و ایدئولوژیک پیدا می‌کند و مسلماً هدف این جنبه ایدئولوژیک متضمن ایجاد صلحی پایدار و عینی در جهان نیست. نگاه متعالی دینی و فطری به مقوله عدالت و صلح رویکردی جمعی را می‌طلبد که در سایه آن بتوان به صورت مجهز به جنگ تئوری و عملی با «توسعه طلبی» در جهان رفت. شاید مؤثرترین اقدام در این خصوص اصلاح ساختارها و سازمان‌های بین‌المللی از قدرت‌های زورگو باشد» (غفاری، ۱۳۸۷: ۲). جدا از ساختار و سازمان‌های بین‌المللی در توقف صلح، ضعف و کم‌خونی جامعه سیاسی و بی‌مسئولیتی دولت‌مردان و سیاست‌مداران برای جلوگیری یا متوقف کردن جنگ و برقراری صلح سبب شکل‌گیری جنبش‌های صلح‌طلبانه شده است که هدف آن‌ها رهایی از جنگ و برقراری صلح بوده است. در این ارتباط می‌توان از چهار موج صلح‌خواهی سخن گفت (صادقی، ۱۳۸۸: ۲۹۲).

نخستین موج جنبش صلح در سال‌های میانی دو جنگ جهانی شکل گرفت. زمانی که فاشیست‌ها در ایتالیا قدرت را به دست گرفته بودند و در آلمان هم حزب ناسیونال سوسیالیست کارگری به رهبری هیتلر بحران آفرینی می‌کرد و در شرق اروپا هم نظام کمونیستی به رهبری استالین پایه‌های حکومت ترس و ترور خود را با پاکسازی معترضان استحکام بخشید. دومین موج جنبش‌های صلح مربوط به دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی است که در ایام عید پاک در شماری از کشورهای اروپای غربی هزاران نفر در مخالفت با جنگ و برقراری صلح دست به تظاهرات می‌زنند. سال‌های آغازین دهه هشتاد، سومین جنبش‌های صلح‌طلبانه شکل می‌گیرد که مربوط به اعتراض اروپاییان به

گسترش سلاح‌های هسته‌ای و استقرار شمار بیشتری از این نوع سلاح‌ها در خاک اروپا می‌شود. به ترتیب انگلستان و آلمان در سال ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ بیشترین تظاهرات را در این زمینه داشته‌اند. در نهایت آخرین موج جنبش صلح پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است. زمانی که آمریکا به افغانستان و عراق حمله کرد که در نتیجه آن میلیون‌ها نفر از مردم جهان در اعتراض به جنگ و خشونت به خیابان‌ها ریختند و در پی آن ائتلاف‌هایی علیه جنگ صورت گرفت (رزاقی، ۱۳۸۷: ۳-۱). بنابراین، از مهم‌ترین ویژگی‌های جنبش صلح می‌توان گفت علاوه بر این که جزء جنبش‌های اجتماعی جدید به شمار می‌آید، ماهیت جهانی، غیر ایدئولوژیکی دارد و محصول نقش فعال سازمان‌های غیر دولتی و جامعه مدنی است. با توجه به نقش و اهمیت صلح بسیاری از متفکران و روشنفکران کشورهای مختلف در جهت گسترش روند صلح گام‌های اساسی برداشته‌اند. بر این اساس می‌توان گفت که در طول تاریخ از گذشته تا کنون گرانبهاترین چیزی که بشریت به دنبال برقراری آن بوده است، ایجاد یک صلح جهانی با تمام شاخه‌های آن است. اما در سیر تاریخیچه شکل‌گیری صلح دیدگاه و نظریاتی مطرح گردیده است. از این‌رو، این دیدگاه‌ها تا حدودی می‌تواند راهگشای بحث اصلی ما یعنی مفهوم‌سازی نو از ژئوپلیتیک صلح می‌باشد.

جدول شماره ۱. جایگاه صلح از منظر دیدگاه‌های مختلف

ردیف	دیدگاه‌ها	توضیحات
۱	دیدگاه سنتی	نگرش قدرت محور به سیاست؛ اصالت جنگ، ضرورت صلح
۲	دیدگاه مدرن	نگرش اقتدار- قدرت محوری به سیاست؛ اصالت صلح، ضرورت جنگ
۳	دیدگاه انتقادی	نقد ساختار دیدگاه قدرت محور به سیاست؛ نگاه انتقادی به جنگ و صلح و صلح ناشی از توازن قدرت
۴	دیدگاه اسلامی	علم و سیاست‌ورزی مبتنی بر قرآن و سنت؛ قداست، صلح و ضرورت دفاع

۲-۳. تاریخچه شکل‌گیری مفهوم ژئوپلیتیک صلح

شناخت صلح و پردازش ابعاد و مؤلفه‌های صلحی که در جهان قابل استقرار و پایدارسازی باشد، یکی از اصلی‌ترین دل‌مشغولی‌های بشر در طول تاریخ بوده، چرا که غلبه منازعه و تقابل میان جوامع و ملل، یکی از برجسته‌ترین خصایص زندگی بین‌المللی بوده است. آنچه در دوران جدید (معاصر) متفاوت از گذشته است، اولاً تغییر آستانه تهدید و نقض صلح است: این که صلح الزاماً نقطه مقابل جنگ (و به معنای نبود جنگ) نیست بلکه تحقق آن نیازمند مجموعه‌ای از شرایط و وضعیت‌های مرتبط با یک زندگی آرام، سالم، امن و متعالی برای آحاد بشر است. ثانیاً گستره موضوعی منتفعین و متعهدین در عرصه صلح گسترش یافته است: اینکه صلح صرفاً پدیده‌ای بین‌الدولی نیست، بلکه بین انسانی و بین گروهی هم است.

۱۴۳



نگرشی نو در
بازتعریف مفهوم
ژئوپلیتیک صلح

بررسی سیر تطورات تاریخی دانش ژئوپلیتیک نیز بیانگر آن است که نظریه پردازان این دانش همواره به مطالعه نقش و جایگاه مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی از جنبه‌های استراتژیک در ایجاد و سرنوشت بحران‌ها و نزاع‌ها پرداخته و به همین دلیل واژه ژئوپلیتیک در طول تاریخ تداعی کننده مفاهیمی مانند «بحران»، «جنگ»، «رقابت» و «خصوصیت» بوده است.

«در واقع، قدمت ژئوپلیتیک، مطمئناً به اندازه قدمت جست‌وجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه قدمت دیپلماسی، استراتژی، حسادت و ترس بوده است. اسکندر کبیر و همچنین ناپلئون و بسیاری دیگر از فرماندهان، امپراطوران و فاتحان مطمئناً به طرح‌ریزی‌های ژئوپلیتیک بسیاری پرداخته‌اند. اما از نظر علمی، دریا آلفرد تایرماهان^۱ به عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب ظهور این سنت، بایستی در بوستون^۲ به سال ۱۸۹۰ و با انتشار تحقیق این دریادار با عنوان «تأثیر نیروی دریایی بر تاریخ (۱۷۸۲-۱۶۶۰) رخ داده باشد. این اثر مجبور بود تا برای کسب شهرت، نه سال دیگر صبر کند، زیرا در سال ۱۸۹۹ بود که دانشمند سوئدی علوم سیاسی،

1. Alfred Tier Mahan
2. Boston

رودلف کیلن، اصطلاح «ژئوپلیتیک» را در مقاله خود درباره مرزهای سوئد به کار برد» (مویر، ۱۳۹۲: ۳۶۶).

اما در آلمان بین دو جنگ مکتب ژئوپلیتیک مقتدری تحت رهبری کارل هاوس هافر^۱ و متأثر از اندیشه‌های فریدریک راتزل^۲، کیلن و هالفورد مکیندر^۳ پدید آمد که سهم زیادی بر سیاست‌ها و افکار عمومی آلمان از خود جای گذاشت. حوادث جنگ جهانی دوم نوعی بدبینی نسبت به ژئوپلیتیک را باعث گردید ولی در دوره جنگ سرد ژئوپلیتیک در روابط دو ابر قدرت آمریکا و شوروی بر انتخاب‌های استراتژیک در اهداف نظامی و سیاسی تاکید داشت (حافظ نیا ۱۳۹۰: ۲۴). از این رو از آغاز شکل‌گیری دانش ژئوپلیتیک تا بعد از جنگ جهانی دوم که عده‌ای وقوع شکل‌گیری جنگ جهانی دوم را ژئوپلیتیک می‌دانند تعاریف و نگاه‌های متفاوتی توسط ژئوپلیتیسین‌ها از این دانش شده است که در دوره تحول آن زمینه قدرت و رقابت را بین کشورها جهت دستیابی به منابع قدرت رقم زده است. اما تعریف جامعی که در دوره جدید توسط توماس سائل بی‌کوهن^۴ جغرافیدان سیاسی معروف آمریکایی که به عنوان یک محقق دانشگاهی در حوزه ژئوپلیتیک فعالیت دارد، اذعان می‌کند که بر خلاف ژئوپلیتیک قدیم که ابزار جنگ بود، ژئوپلیتیک جدید برای توسعه همکاری بین‌المللی و صلح می‌تواند به خدمت درآید. ژئوپلیتیک جدید بر تکامل جهان سیاسی به عنوان سیستم به هم پیوسته‌ای در مقیاس‌های مختلف، از سطح محلی تا ملی و فراملی تاکید و تمرکز دارد (Cohen, 1991:17). «در طول دو سده گذشته درباره تعریف و نحوه نگرش به صلح، مکاتب و نظریه‌های مختلفی شکل گرفته است. در دقیق‌ترین سطح، صلح معادلی برای امنیت در روابط قدرت یا نبود خشونت قرار گرفته است. از منظر تفکر انتقادی، صلح امکانی برای عدالت اجتماعی در سطح گسترده است. آن تلقی که در دوران جنگ سرد از صلح مد نظر بود همانا نبود درگیری مستقیم نظامی میان قدرت‌های بزرگ بود و بر همین اساس سازمان ناتو هم دعوی این را دارد که در چند دهه گذشته حافظ بوده

-
1. Carl Haus Hafr
 2. Friedrich Ratzel
 3. Holford Makinder
 4. Thomas Samuel Kuhn

است» (قزلسفلی، ۱۳۹۴: ۷). پرداختن به صلح، از پایه‌های فکری فیلسوف و جغرافی‌دانی سیاسی به نام «ایمانوئل کانت»^۱ بسیار بهره گرفته است. کانت با دقت و علاقه وافری همسو با واکاوی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی از تاریخ به این باور رسید که در قانون اساسی جهانی، آرمان نهایی انسان، صلح جایان است (قزلسفلی، ۱۳۹۰: ۱۲). علاوه بر آن صلح، افزون بر اندیشه‌های کانت، از اندیشه‌های «نیکلاس اسپایکمن»^۲، «هالفورد مکیندر»^۳ و نیز نظریه دیگری «امانوئل لویناس»^۴ بهره برده است. اسپایکمن که در ژئوپلیتیک با نظریه «ریمل‌اند»^۵ شناخته می‌شود، در سال ۱۹۹۴، کتابی با عنوان «جغرافیای صلح»^۶ به رشته تحریر درآورد که آن زمان با توجه به ماهیت قدرت‌طلبانه ژئوپلیتیک چندان مورد توجه قرار نگرفت. مکیندر در سال ۱۹۴۳، مقاله‌ای با عنوان «جهان کروی و صلح دلکش»^۷ که در نشریه امور خارجی به چاپ رسید، جهان را تنها زیست‌گاه واقعی و کنونی انسان به‌شمار آورد که برای پاسداشت آن و پیشگیری از ویرانی‌ها، رهیافتی بهتر و دلکش‌تر از «همزیستی و صلح» برای آن نتوان یافت. با این حال، مکیندر به «فریبنده بودن صلح» نیز اشاره می‌کند و بر آن است که مدام که قدرت‌های جهانی برای کسب سرزمین‌های بیشتر و منافع بیشتر در رقابت باشند. «جنگ، بسیار بهتر و بیشتر از صلح رخ خواهد داد (کاویانی راد و قره‌بیگی، ۱۳۹۶: ۶۸). لویناس^۸، فیلسوف فرانسوی با اشاره به ماهیت سیاسی صلح، بر آن بود که به جای تأکید بر اخلاق، باید به عنصری به نام «دیگری» اهمیت دهد. وی کوشید تا ارجح و مقام «دیگری» را بازشناسد و آن را در افق دینی بنشانند؛ دیگری که همیشه تاریخ مورد بی‌مهری و بی‌توجهی بوده است. از نظرگاه لویناس، جنگ معمولاً در شرایط امحای «دیگری» شکل می‌گیرد؛ دیگری که اغلب به شکلی منظم در درون مرز انحصاری دولت‌ها تقسیم شده است (متقی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۶).

1. Immanuel Kant
2. Nicholas Spaykman
3. Halford Mackinder
4. Emmanuel Levinas
5. Rimland
6. Geography of Peace
7. The Round World and the Winning of Peace
8. Levinas

اما در طول تاریخ تلاش‌های بسیاری در قالب سازمان‌ها در جهت برقراری صلح صورت گرفته است. مثلاً در عهد باستان، یونانی‌ها یا رومی‌ها از طریق شکل‌گیری سازمان‌هایی به‌طور غیرمستقیم در جهت ترویج صلح تلاش می‌کردند. نحوه دیگر برقراری صلح، قبول حاکمیت حقوق بین‌المللی در تنظیم روابط ملت-دولت‌هاست. جامع‌ترین نمونه سازمان‌های ایجاد شده در جهت صلح، شکل‌گیری جامعه ملل و سازمان ملل بوده است که هر دو مولود تجارب تلخ دو جنگ جهانی بوده و هدف خود را توجه و رسیدگی به مسائل زیر قرار دادند (صادقی، ۱۳۸۸: ۲۹۱):

۱. خلع سلاح و ممانعت از بروز جنگ‌های مسلحانه؛

۲. الغاء استعمار و آزادسازی ملل مستعمره؛

۳. ترویج همکاری اقتصادی بین‌المللی و توسعه ممالک عقب مانده؛

۴. حمایت از حقوق انسانی که در این زمینه تصویب شده.

بنابراین توصیه به صلح و آرزوی رسیدن به آن در آموزه‌های ادیان مختلف به ویژه ادیان الهی و نیز مکاتب فلسفی و اخلاقی و آراء صاحب‌نظران و مصلحت‌اندیشان و سیاستمداران، در طول تاریخ بشر وجود داشته و خواهد داشت. رشد قدرت در اروپا پس از قرن پانزدهم میلادی و توسعه رقابت بین دول اروپایی و به دنبال آن گسترش منازعات و خسارات حاصله، باعث شکل‌گیری نوعی مکتب صلح‌طلبی در اروپا که همزمان با عصر روشنگری بود شد. این مکتب در برابر روند موجود و جنگ‌های ناپلئونی و اتحاد آلمان و نظایر آن نتوانست موقعیت خود را بهبود بخشد. ولی در قرن نوزدهم و با پیدایش شرایط جدید از جمله تفکر اقتصاد لیبرالیستی و سوسیالیستی و نیز تجارب آزاد، جنبش صلح‌طلبی به تدریج در انگلستان و ایالات متحده آمریکا گسترش یافت. همچنین برگزاری کنفرانس صلح لاهه در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ میلادی تلاش جدیدی بود که توسط دولت‌های اروپایی نظیر روسیه، آلمان، انگلستان، هلند، فرانسه و غیره انجام پذیرفت و بر اساس آن مسأله تولید و کنترل سلاح، حفاظت از صلح، محدودسازی بودجه جنگی به خاطر رفاه انسانی و نظیر آن مورد بحث و بررسی قرار گرفت. اما سرانجام در قرن بیستم حوادث جدیدی رخ داد. بروز دو جنگ جهانی اول و دوم و مسأله صلح و امنیت جهانی را در کانون توجه دولت‌ها و ملت‌ها قرار داد. در ۲۲

ژانویه ۱۹۱۷ ویلسون رئیس جمهور آمریکا طی سخنرانی خود در مجلس سنا تحت عنوان «اتحاد جهانی برای صلح» پیشنهاد تأسیس نهاد بین‌المللی مسئول حفظ صلح و امنیت جهانی را ارائه داد و به دنبال آن مقدمات تشکیل سازمان «اتحاد ملل» فراهم شد و رسماً این نهاد بین‌المللی در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۰ به مرکزیت شهر ژنو در سوئیس شروع به کار نمود. این نهاد در انجام مأموریت اساسی خود توفیق چندانی نداشت و نتوانست از شکل‌گیری جنگ جهانی دوم جلوگیری نماید، بنابراین عملاً منحل گردید. در خلال جنگ جهانی دوم فرانکلین روزولت^۱ رئیس جمهور آمریکا اصطلاح «ملل متحد» را مطرح کرد که در اعلامیه ملل متحد مرکب از ۲۶ کشور در یکم ژانویه ۱۹۴۲ به کار گرفته شد. پس از پایان جنگ منشور ملل متحد با حضور نمایندگان ۵۰ کشور جهان در سال ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو^۲ تنظیم شد و بر اساس آن نهاد جدید بین‌المللی مسئول حفظ صلح و امنیت جهانی در ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ به مرکزیت شهر نیویورک تحت عنوان سازمان ملل متحد رسماً شروع به کار نمود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۳۵۰-۳۴۹). سرانجام این‌گونه بود که بعد از طرح نظریات ژئوپلیتیکی توسط ژئوپلیتیسین‌ها و جغرافی‌سیاسی‌دانان از گذشته تا به حال، مفاهیم ژئوپلیتیکی حول محورهای (جنگ، قدرت، نزاع و درگیری) شکل گرفته بود و در آن کمتر به بحث صلح پرداخته شده بود. اما در دوران جدید به دلیل افول ناگهانی ژئوپلیتیک بعد از جنگ جهانی اول و دوم، ژئوپلیتیسین‌ها بر آن هستند تا مفاهیم ژئوپلیتیک را حول محوریت صلح سوق دهند و از این دانش در راستای گسترش صلح جهانی استفاده نمایند.

۳-۳. چرایی اهمیت یافتن ژئوپلیتیک صلح

در ادبیات حقوق و روابط بین‌الملل، صلح خواه به عنوان وضعیتی مبتنی بر معاهده یا سایر جلوه‌های ارادی بازیگران بین‌المللی و ملت‌ها و گروه‌ها، اغلب در وضعیت‌های پساجنگ و به منظور نتیجه محسوس خاتمه بخشیدن به درگیری‌های مسلحانه آشکار و شدید بکار می‌رود. تشکیل کنفرانس‌های صلح و طی فرایندهای مذاکراتی راجع به انعقاد

1. Franklin D. Roosevelt
2. San Francisco

معاهدات بین‌المللی صلح، جلوه‌گر همین معنا هستند. اما مهم‌ترین بُعد از صلح، جستجوی سازش و منع وقوع جنگ یا خشونت بلکه ارتقای همبستگی بین‌المللی در وضعیت‌های پیشاجنگ یا نه جنگ و نه صلح است.

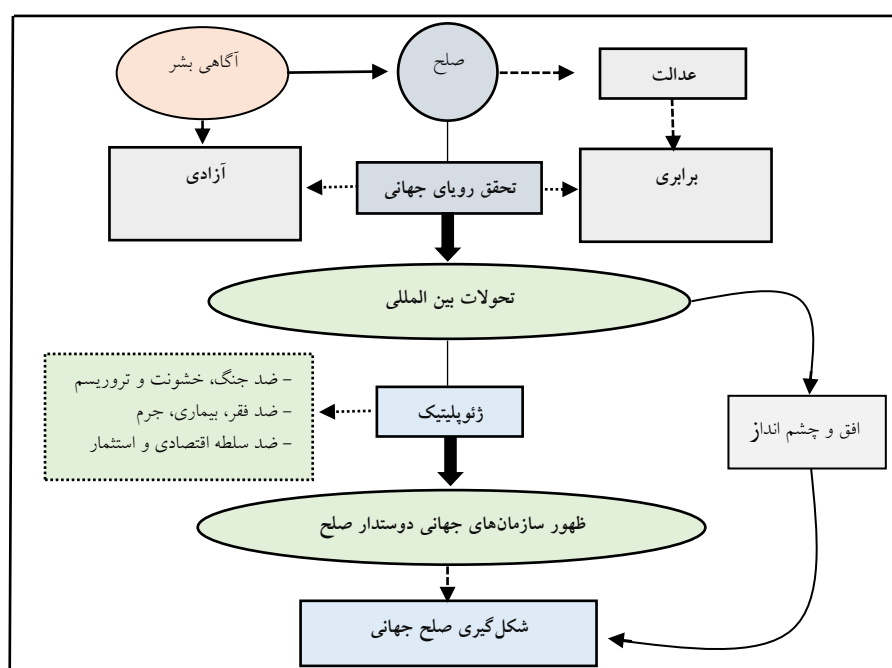
«اما تداوم و بقای جنگ در روابط بین‌الملت‌ها، دولت‌ها، حکام، بازیگران سیاسی و افراد، ضایعات و لطمات و خسارات مادی و انسانی تولید می‌کند و سبب شده است که پدیده صلح و روابط مسالمت‌آمیز به عنوان یک آرزو و هدف ارزشمند در بین ابناء بشر و یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر شکل بگیرد و تلاش‌های متعددی نیز برای رسیدن به این هدف انجام پذیرد. ولی تا کنون این آرزو به‌طور مطلوب تحقق پیدا نکرده و تلاش‌های صلح‌طلبانه نیز چندان توفیقی نداشته‌اند و همچنان خطر جنگ و درگیری و منازعه در روابط ابناء بشر و بازیگران سیاسی وجود دارد» (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۳۴۹).

«تحولات و وقایع اخیر در عرصه روابط بین‌المللی (و همچنین ملی و درون ملی) به خوبی نشان می‌دهد که در سده حاضر «صلح و عدالت» بیشتر از هر چیز دیگری در معرض خطر، تهدید و نقض قرار دارد. این تحولات، از اقدامات نظامی یک‌جانبه، قتل عام و محاصره شهرها و هژمون‌طلبی برخی رژیم‌ها و دولت‌ها در اقصاء و نقاط جهان گرفته تا فقر و گرسنگی‌ها و عدم توزیع عادلانه امکانات حیات انسانی میان ملت‌ها و همچنین بی‌سوادی و عدم دسترسی به آگاهی‌های لازم برای مواجهه صحیح با حوادث طبیعی و غیرمترقبه و آنچه در زندگی اجتماعی رخ می‌دهند و نهایتاً فقدان حاکمیت عدالت بر روابط بین‌المللی، همه جوامع اعم از توسعه یافته و در حال توسعه، ملی و بین‌المللی را با بحران روبرو نموده به‌طوری که بیشترین زمان و بودجه‌ها نیز در سطح جهان به همین مسائل و شیوه‌های برخورد واکنشی به آن‌ها اختصاص یافته و می‌یابند. این در حالی است که عدم درک صحیح از بسترها و عوامل منتهی به بحران‌های صلح، پیامدهای دقیق این عوامل بر کم و کیف حیات بشری و همچنین وظایف و کارکردهای دولت‌ها و جامعه بین‌المللی در این رابطه، نه تنها امکان واکنش به این مسائل را در پهنه زیست جمعی بشر ناممکن ساخته بلکه به جای شناخت «علت‌ها» بر «معلول‌ها» تمرکز گردیده، آسیب‌های ناشی از وضعیت موجود و حاکم ادارک نشده و نهایتاً اهمیت و

بسترهای «پیشگیری» از چنین بحران‌هایی نیز در پس ظواهر و صورت‌بندی‌های جامعه بین‌المللی دولت‌ها پنهان گردیده است».

«اما علاوه بر موارد فوق، رویدادها و فرایندهایی در دنیای معاصر وجود دارند که صلح و عدالت را نشانه رفته‌اند: تروریسم، جنگ و درگیری، فقر و بیماری، بی‌ثباتی اقتصادی و مالی و همچنین آپارتاید علمی که نشأت گرفته از همان مدیریت سلطه‌گونه بر این عرصه در جهان هستند، از جمله این موارد هستند. بنابراین، پدیده‌های ضد صلح نظیر تروریسم، جنگ و درگیری، فقر و بیماری، سلطه اقتصادی و مالی (پدیده‌های انسان ساخت) در کنار چالش‌هایی همانند سوانح و حوادث طبیعی (که پیامدهایی تقریباً بیش از سه برابر قربانیان درگیری‌های مسلحانه در سال ۲۰۱۴ داشته است) و همچنین ساختارهای غیرمایل یا قاصر از تأمین صلح و امنیت بین‌المللی، وضعیت صلح جهانی را بغرنج کرده‌اند. اما با وجود کثرت منازعات بین‌المللی جنگ‌گونه، وضعیت‌های متعددی نه از جنگ و نه از صلح نیز در روابط دولت‌ها و ملت‌ها وجود دارند که گاه به سمت جنگ و گاه صلح تمایل می‌یابند. لاجرم باید چنین وضعیت‌هایی را نیز در گستره صلح‌طلبی قرار داد و به وضعیت نبود جنگ واقعی و عینی اکتفا نکرد».

«سرانجام فعالین صلح در قالب سازمان‌های غیردولتی، مطالعات و آموزش صلح احزاب و جنبش‌های صلح طلب، معترضین به جنگ و درگیری و غیره فعالیت می‌نمایند. تقویت آن‌ها می‌تواند اول به توسعه فرهنگ صلح و درک اهمیت و ضرورت آن برای زندگی بشر و حیات در کره زمین در بین مردم و شهروندان و سیاستمداران و صاحبان قدرت منجر گردد. دوم آن‌ها می‌توانند بر سیاست‌های متخذه از سوی دولت‌ها و حکومت‌ها تأثیر گذاشته و تصمیمات جنگ افروزانه آن‌ها را به چالش بکشند. تقویت فعالین صلح در بطن جوامع می‌تواند به تولید، انباشت و توسعه پتانسیل صلح‌طلبی که صاحبان قدرت و سیاست را وادار به انعطاف و عقب نشینی می‌کند منجر شود» (حافظ نیا، ۱۳۹۰: ۳۶۱). بنابراین، ژئوپلیتیک به دلیل افزایش (خشونت‌ها و جنگ، فقر و کشتار جمعی، سلطه اقتصادی و استثمار) پتانسیل نهفته‌ای در خود دارد که می‌تواند تمام چالش‌های جهانی را به صلح جهانی تبدیل نماید. از این رو ژئوپلیتیک نیازمند آن است تا ژئوپلیتیسین‌ها مفهوم جدیدی از آن ارائه دهند تا فرآیند تحقق صلح جهانی را



شکل شماره ۴. چرایی اهمیت یافتن ژئوپلیتیک صلح (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

۳-۴. استراتژی‌های ژئوپلیتیکی منجر به صلح

در این قسمت منظور این است که آیا وان^۱ با اتخاذ یک سری از رویکردها و راهبردها در اداره کشورها از مؤلفه‌های ژئوپلیتیک برای تولید صلح و توسعه استفاده کرد؟ اصولاً می‌شود از طریق اتخاذ یکسری راهبردها، کشمکش‌ها و منازعات را کاهش داد و به تقویت صلح، همکاری، امنیت و توسعه کمک کرد؟ به نظر می‌رسد که چنین امکانی وجود دارد و دولت‌ها، حکومت‌ها و سیاست‌مداران می‌توانند با اتخاذ رویکردها یا

1. Van

استراتژی‌های ژئوپلیتیکی به تقویت صلح و همکاری، توسعه و امنیت کمک کنند. از این رو استراتژی‌های مفروض در زمینه ژئوپلیتیک صلح به شرح زیر می‌باشد (حافظ نیا، ۱۳۸۹: ۱-۳)؛

الف) استراتژی توسعه توریسم و یا گردشگری

توریسم از دو بُعد داخلی و بین‌المللی برخوردار است. توریسم یا گردشگری عبارت است از ایجاد فرآیند حرکت شهروندان یا انسان‌ها در بین مکان‌ها یا فضاهای جغرافیایی به منظور بهره‌مندی از ظرفیت‌های آرام‌بخش و آسایش‌بخش آن‌ها برای کاهش تنش‌ها و آلامی که انسان‌ها در پرتو زندگی‌هایی نظیر شهرنشینی تحمل می‌کنند. در یک جمله توریسم هدفش ایجاد لذت روحی و جسمی و رضایت‌مندی در بین گردشگران مبتنی بر ظرفیت‌های مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی است. بنابراین، توریسم چه در بُعد داخلی و چه در بُعد بین‌المللی متضمن آثار متفاوتی است.

۱- استراتژی توریسم در بُعد داخلی: در بُعد داخلی توریسم علاوه بر جنبه‌های تولید اقتصادی (توسعه)، نقش مؤثری در همگرایی ملی و ادراک جمعی، وفاق عمومی و تنش‌زدایی در روابط شهروندان و ساکنین فضاهای جغرافیایی داخل کشورها را دارد. به طور مشخص انسان‌ها در داخل فضای جغرافیایی کشورها، زادگاه و زیستگاه منحصر به فرد خود را دارند و در فواصل جغرافیایی دور از همدیگر شناخت و درک متقابلی ندارند، بنابراین تفاهم ملی و شناخت ملی از یکدیگر تضعیف می‌شود. در چارچوب این استراتژی حرکت شهروندان در فضای جغرافیایی و به عبارتی به چرخش درآمدن آحاد ملت در فضای جغرافیایی به شناخت متقابل، تفاهم، همکاری متقابل، وفاداری ملی و صلح و امنیت داخلی و عمومی کشور کمک می‌کند.

۲- استراتژی توریسم در بعد بین‌المللی: این بُعد از توریسم همانند توریسم داخلی که تفاهم ملی ایجاد می‌کند، به شناخت ملت‌ها از یکدیگر، کدورت‌زدایی، تفاهم، صلح، امنیت، تولید ثروت و توسعه کمک می‌کند. یکی از راه‌های تضمین امنیت ملی کشورها توسعه جهانگردی و توریسم بین‌المللی است که رابطه‌ای متقابل با امنیت دارد. در این راهبرد وجود اتباع خارجی در قالب تروریست و گردشگر به صورت انبوه در فضای ملی، به عنوان یک عامل بازدارنده از تهاجم خارجی عمل می‌کند.

ب) معادله ژئوپلیتیکی

کشورهای جهان به یکدیگر وابسته و محتاج هستند و به خصوص کشورهای همجوار. اگر کشوری به صورت یک‌جانبه به کشوری محتاج باشد امنیت و مصالح ملی‌اش به چالش کشیده می‌شود. بر این اساس برای ایجاد موازنه ژئوپلیتیکی و پیشگیری از به چالش کشیده شدن، کشور محتاج می‌تواند در چارچوب نیازهای کشور مقابل، او را به یکی از مزیت‌های سرزمینی خود وابسته کند. نظیر انرژی در برابر آب و ترانزیت یا برعکس. بدین ترتیب کشورها می‌توانند توازن ژئوپلیتیکی را بین خودشان برقرار کنند و روند همکاری و صلح را ادامه دهند و از گرفتاری و به چالش کشیده شدن کشورشان در سیستم‌های منطقه‌ای و جهانی و بروز تنش در روابط خود با یکدیگر پرهیز کنند.

ج) استراتژی سرمایه‌گذاری خارجی و توسعه آن در فضای ملی

جلب و توسعه سرمایه‌گذاری و استقرار آن در قلمرو جغرافیایی کشورها علاوه بر توسعه، زمینه‌ساز امنیت ملی آن‌هاست. زیرا به هنگام خطر و تهدید، دولت‌های سرمایه‌گذار برای حفاظت از سرمایه‌های اتباع خود در کشور مورد هدف تهدیدوار عمل می‌شوند، و به عنوان نیروی بازدارنده در فرآیندهای سیاسی، بین‌المللی و حتی عملیاتی اقدام می‌کنند.

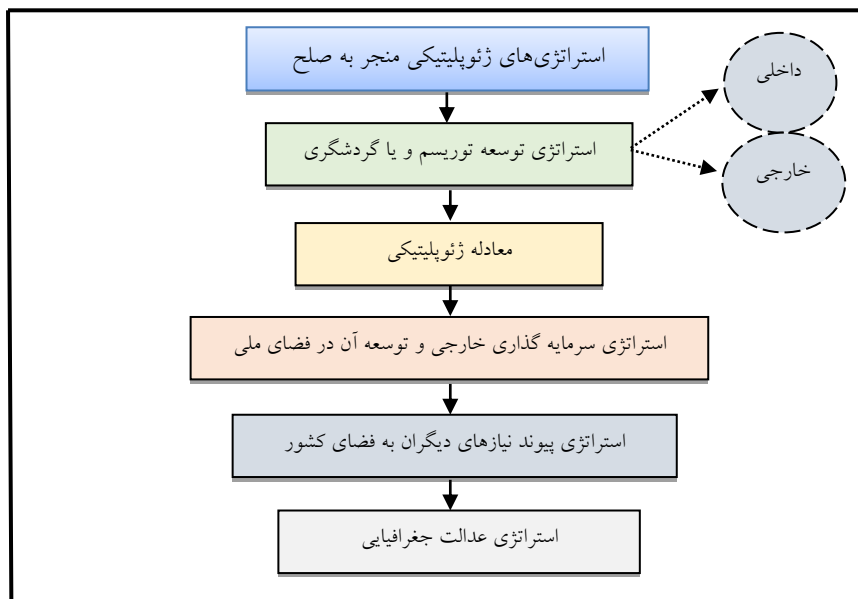
د) استراتژی پیوند نیازهای دیگران به فضای کشور

یعنی این که یک کشور بر اساس مزیت‌های سرزمینی خود نظیر (ترانزیت، منابع طبیعی، انرژی، منابع روستا و انسانی پایه نظیر تکنولوژیکی و اقتصادی)، نیازهای سایر کشورها را به فضای کشورش پیوند بزند. وابسته کردن دیگران به خود یعنی امنیت، قدرت، منزلت و بهبود موقعیت ژئوپلیتیکی کشور در سیستم منطقه‌ای و یا جهانی. بر این اساس کشورهای وابسته، احساس نوعی فرودستی منزلت ژئوپلیتیکی نموده و جانب احتیاط را در روابط خود با کشور مقابل رعایت می‌کنند. همچنین کشور وابسته کننده از برتری منزلت ژئوپلیتیکی و نتیجتاً موضع ابتکار عمل برخوردار بوده و قدرت شکل دادن به فرآیندهای فی‌ما بین را خواهد داشت.

و) استراتژی عدالت جغرافیایی

عدالت جغرافیایی عبارت است از برابری نسبی شاخص‌های توسعه مکان‌ها و فضاها و جغرافیایی با شاخص‌های توسعه متناظر سطح بالاتر: نظیر استانی، کشوری و ملی، منطقه‌ای، کروی و جهانی. عدالت جغرافیایی از طریق ساز و کار آمایش سرزمین یا برنامه‌ریزی‌های فضایی، به توسعه متوازن مکان و فضای جغرافیایی منجر شده و موجبات رضایت شهروندان و اعتماد آن‌ها را به سازه مدیریت سیاسی فضا و سیستم سیاسی مربوطه فراهم می‌کند، و از شکل‌گیری ذهنیت شهروند درجه دو و یا اجحاف ملی در بین آن‌ها تا حد زیادی جلوگیری می‌کند. عدالت فضایی/جغرافیایی همچنین از فرایندهای جدایی‌گزینی و قهر ملی و توسعه کشمکش و منازعه بین گروه‌های ملی با دولت مرکزی نیز پیگیری می‌کند.

۱۵۳

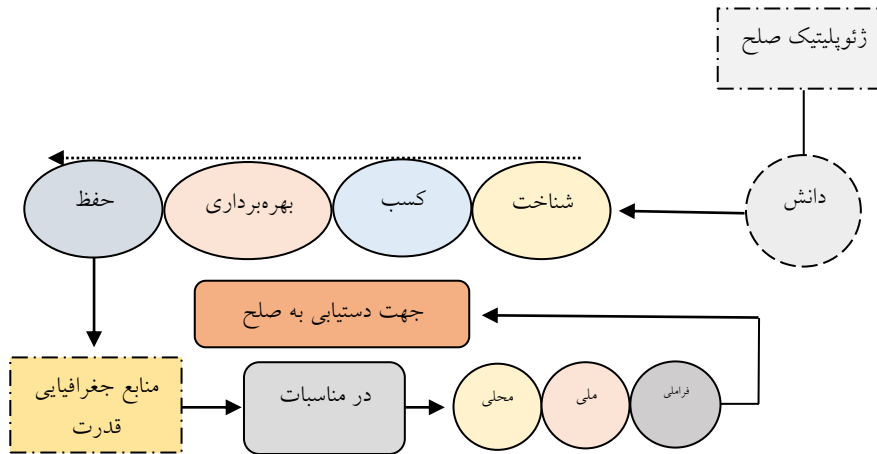


شکل شماره ۵. استراتژی‌های ژئوپلیتیکی منجر به تقویت صلح در روابط بین‌الملل (اقتباس از حافظ‌نیا، ۱۳۹۳؛ ترسیم از نگارندگان، ۱۳۹۷)

۳-۵. مفهوم ژئوپلیتیک صلح

یکی از ویژگی‌های پایه‌ای و اصلی هر دانش و علمی دارا بودن پویایی است. زیرا علوم به صورت‌های مختلف در بستر تغییرات صورت گرفته در مسائل و موارد مورد بحث با چالش‌ها و مباحث جدیدی مواجه می‌شوند، برای این‌که بتوانند آن‌گونه که بایسته و شایسته این علوم است پاسخگوی این مسائل و مباحث باشند به صورت‌های مختلف باید از پویایی لازم برخوردار باشند. در این میان دانش ژئوپلیتیک نیز از این قاعده مستثنی نیست. تحولات صورت گرفته در عرصه‌های مختلف مسائل و مباحث جدیدی را در حوزه دانش ژئوپلیتیک مطرح کرده است و از سوی دیگر شکل‌گیری و افزایش نگرش انتقادی به مباحث گذشته ژئوپلیتیک به صورت‌های مختلف بر تغییرات و تحولات این دانش دامن زده است و سبب ایجاد چالش پیش‌روی این دانش گردیده است. بر این مبنای، برای این‌که دانش ژئوپلیتیک بتواند آن‌گونه که شایسته و بایسته است در عرصه تولید علمی و حل و فصل مباحث موفق عمل نماید باید از پویایی لازم برخوردار باشد. مبتنی بر این اصل پویایی در عرصه دانش ژئوپلیتیک و برجسته شدن مباحث ژئوپلیتیک انتقادی گرایش‌های موضوعی نظیر ژئوپلیتیک همکاری، ژئوپلیتیک زیست محیطی، ژئوپلیتیک انسان‌گرا و ژئوپلیتیک صلح مطرح شده‌اند. اگر چه این مباحث همان‌طور که بیان شد در طی چند سال اخیر مطرح و مورد بحث قرار می‌گیرند، اما مفهوم‌سازی قابل قبولی از آن‌ها صورت نگرفته است. بر این مبنای، در زمینه ژئوپلیتیک صلح باید مفهوم‌سازی آن‌گونه باشد که بتواند هم مفهوم و چارچوب ژئوپلیتیک و هم صلح را به صورت کامل در خود داشته باشد. بر این اساس، ژئوپلیتیک صلح را به صورت کلی می‌توان به صورت ذیل تعریف کرد:

ژئوپلیتیک صلح عبارت است از دانش شناخت، کسب، بهره‌برداری و حفظ منابع جغرافیایی قدرت در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی جهت دستیابی به صلح. به بیانی دیگر، استفاده و بهره‌برداری از منابع جغرافیایی قدرت جهت دستیابی و حفظ صلح در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی را ژئوپلیتیک صلح می‌گویند. در شکل شماره (۶) مدل مفهومی ژئوپلیتیک صلح ترسیم شده است.



شکل شماره ۶. مدل مفهومی ژئوپلیتیک صلح (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

نتیجه‌گیری

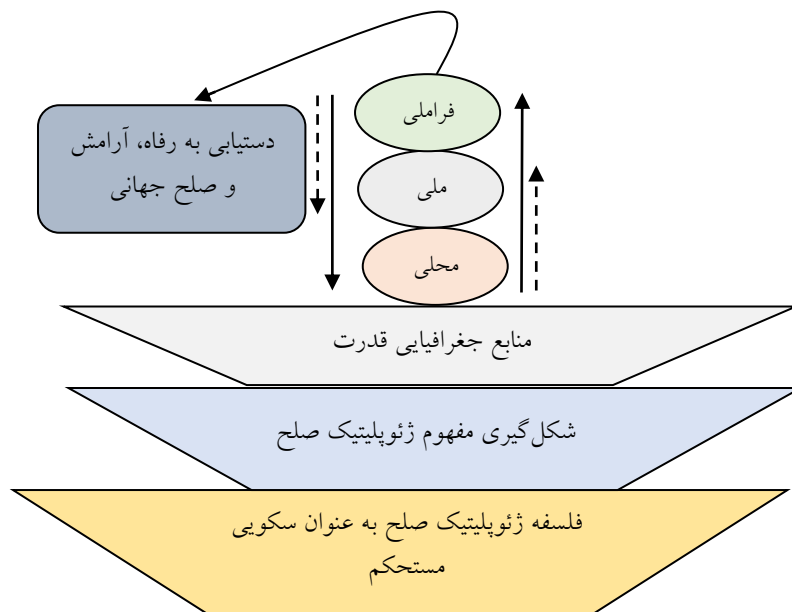
با توجه به یافته‌های تحقیق، از دورانی که بشر، زندگی جمعی را آغاز کرده است و حداقل ۵۰۰۰ سال تمدن بشری به ثبت رسیده است. همواره ذهنش با موضوع صلح و جنگ درگیر بوده است و در این راستا، سه مقوله و خصلت در زندگی بشری بوده و هست که یکی از این سه مقوله و خصلت، مسأله [ترس‌آفرینی] است و انسان با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد، دیگران را می‌ترساند و یا این‌که خودش به لحاظ شرایط محیطی که در آن قرار می‌گیرد دچار ترس می‌شود و ترس بر او غلبه می‌کند و می‌کوشد که خود را از این ترس خلاصی دهد و برای خودش مصنوعیت ایجاد کند. به هر روی جهان مبتنی بر صلح، جهان سودمند برای همه است که به وسیله همگان ساخته می‌شود؛ با اتکا بر اندیشه و ارتباط و گفتگو با ارتقای ظرفیت‌های فرهنگی ...؛ امری که نیاز به عقل جمعی، عزم جمعی و همکاری جمعی دارد. بنابراین «ائتلاف برای صلح» پیشنهاد می‌شود؛ به معنای فراهم آوردن «فرصت و پیشرفت برای همه» که محقق شدن این موارد به صورت بین‌المللی، نیازمند مشارکت و همکاری دولت‌ها را به صورت همه‌جانبه طلب می‌کند.

بر این مینا عصر حاضر، دوران تبلور برجسته و آشکار آرمان‌خواهی‌ها و مطالبات بشریت و تلاش برای یافتن راه نجات بشر از وضعیت نابسمان معاصر است. مطالبه صلح و عدالت، جلوه‌ای گسترده دارد و بامعنا از این فرایند و تکاپوها است که اکنون به

مرحله‌ای مهم و نقطه «عطف» تاریخی نائل شده است و آن بهره‌گیری از فرصت‌های جهانی برای تسهیل این مسیر و برون رفت از چالش‌هایی است که به علل و عوامل گوناگون فراروی بشر امروز قرار گرفته است. آنچه امروز بشریت و جامعه بین‌المللی با آن روبروست، وضعی وخیم و بحرانی است. در واقع، صلح را با هر رهیافتی که تعریف کنیم، نمی‌توان وضعیت موجود را تضمین‌کننده آن بدانیم. از منظر توصیف وضعیت جاری صلح جهانی، تعبیر مدیرکل یونسکو در پیامی که راجع به روز جهانی صلح صادر کرد، جالب است. وی اظهار داشته که: «جهان از شدت خشونت در حال تکه تکه شدن است^۱». این خشونت صرفاً ناشی از جنگ و خطرات آن نیست. بلکه امروزه، تروریسم تکفیری در صدر تهدیدهای صلح جهانی قرار دارد. بر این اساس ژئوپلیتیک به عنوان یک دانش می‌تواند نقش مهمی در فرآیند تحقق صلح جهانی ایفا نماید و با تغییر ماهیت وجودی خود از «قدرت» به «صلح» زمینه شکل‌گیری ژئوپلیتیک صلح را در مناسبات بین‌کشورها در راستای «برابری، عدالت و آزادی» و جهان‌عاری از خشونت فراهم آورد. اما با این اوصاف ژئوپلیتیک صلح، مفهومی است که آغازین مراحل خود را طی می‌کند. این مفهوم به عنوان یک دانش پس از جنگ جهانی دوم و افزایش کشتار جمعی و تبدیل شدن جهان به مکانی ناامن احیاء شد و برای درک بهتر این مفهوم، تعاریف متعددی تا به حال از آن ارائه نشده است که با خواندن آن تعاریف به مفهوم و ماهیت وجودی ژئوپلیتیک صلح پی برده شود. حال آن‌که فلسفه هر علم بنیادی‌ترین عرصه آن دانش است و این عدم پرداخت به فلسفه و ماهیت، نتیجه نگرش اصلی بر این مفاهیم با روش شناختی پوزیتیویستی است. اما در نهایت تلاش شده است با نگاه فلسفی به فلسفه ژئوپلیتیک صلح به تبیین این واژه تکیه شود و مفهوم جدیدی از آن به دست آید. در این گام تعریف جدید ما از ژئوپلیتیک صلح بدین‌سان ارائه شده است؛ ژئوپلیتیک صلح عبارت است از دانش شناخت، کسب، بهره‌برداری و حفظ منابع جغرافیایی قدرت در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی جهت دستیابی به صلح. به بیانی دیگر، استفاده و بهره‌برداری از منابع جغرافیایی قدرت جهت دستیابی و حفظ صلح در مناسبات محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی را ژئوپلیتیک صلح می‌گویند.

۱. پیام مدیرکل یونسکو برگرفته شده از سایت رسانه خبری تحلیلی جنوب کشور <http://www.jpnews.ir>

در نهایت متذکر می‌شویم که این مفهوم هنوز در مراحل اولیه فرایند تحولی قرار گرفته و لازم است اندیشمندان و متخصصین در این حوزه به ویژه فلسفه آن بیشتر مطالعه و تحقیق نمایند تا آن را به یک نظریه کامل علمی تبدیل نمایند تا بتواند بستری را برای [صلح جهانی در این زیست جهانی] فراهم آورد.



شکل شماره ۷. فرایند شکل‌گیری بنیان‌های فلسفی ژئوپلیتیک صلح (مأخذ: نگارندگان، ۱۳۹۷)

منابع

- ابن منظور، آ. آ. ج. (۱۳۷۵). *لسان العرب*، چاپ چهارم، جلد ۷، بیروت: دارصادر.
- اتوتایل، ژناروید؛ سیمون دالبی و پاول روتلج. (۱۳۸۰). *اندیشه‌ای ژئوپلیتیک در قرن بیستم*، مترجم: محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- الویری، م. (۱۳۸۳). «ایدئولوژی و صلح؛ مفهوم و فرهنگ دینی صلح با تکیه بر مورد اسلام». *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خبرگزاری‌ها*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

براتعلی پور، م. (۱۳۹۴). «صلح پایدار و عدالت سیاسی جهانی»، *فصلنامه سیاست جهانی*، ۴(۱). صص ۶۳-۳۹.

بشیریه، ح. (۱۳۸۲). *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیس)*، تهران: انتشارات نگاه معاصر.

بوتول، گ. (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی صلح*، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران: نشر شیفته. جان پرور، م. و قربانی سپهر، آ. (۱۳۹۶). *ژئوپلیتیک شهری*، تهران: انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.

حافظنیا، م. (۱۳۸۹). *نظریه‌های استراتژی‌های ژئوپلیتیکی تولید صلح، امنیت و توسعه*. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

حافظنیا، م. (۱۳۹۰). *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: انتشارات پاپلی.

خوبروی پاک، م. ر. (۱۳۹۱). *نقدی بر فدرالیسم*، تهران: انتشارات پردیس دانش.

دادس، ک. (۱۳۹۰). *ژئوپلیتیک (مقدمه‌ای بسیار کوتاه)*، مترجم: زهرا پیشگاهی فرد و محمد زهدی گهرپور، تهران: انتشارات زیتون سبز.

دهخدا، ع. ۱. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*، چاپ اول از دوره جدید، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

رزاقی، س. (۱۳۸۷). *جامعه مدنی ضعیف نمی‌تواند حامل پروژه دموکراسی، حقوق بشر و صلح در جامعه باشد. گزارش‌های همایش علمی صلح پایدار، راهی پر فراز و نشیب*.

رئسی، ل. (۱۳۸۷). «رابطه حفاظت از محیط زیست با صلح و توسعه پایدار»، *فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۳(۱۰ و ۱۱).

زمانی، ج. (۱۳۹۵). *طراحی مرکز صلح و نقش آن در ایجاد گفتمان صلح با رویکرد هنر مفهومی و معناگرا*. تهران: اولین کنفرانس علمی پژوهشی افق‌های نوین در علوم جغرافیا و برنامه‌ریزی، معماری و شهرسازی.

شیخیانی، م. ح. (۱۳۹۶). *صلح بین‌الملل در دوران معاصر*. رسانه خبری تحلیلی جنوب

شرق کشور، کد خبر: ۹۸۷۹۰، <http://www.jpnews.ir>

شریفی طراز کوهی، ح. (۱۳۸۳). «اتتلاف برای صلح؛ زمینه حاکمیت حقوق بین‌الملل»،
فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، ۶(۱۳).

صادقی، ز. (۱۳۸۸). «تبیین دو مفهوم صلح و عدالت و جایگاه آن در سیاست خارجی
دولت نهم»، *نشریه راهبرد یاس*، شماره ۱۷.

صادقی، م. (۱۳۹۳). «آسیب‌شناسی فلسفی دانش جغرافیا (درنگی در پژوهش‌های
شهری)». *فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی*، ۲۰(۸۰).

غفاری، ح. (۱۳۸۷). *در جستجوی صلح عادلانه*. روزنامه رسالت، شماره ۲۴۶۵۳۸،
۸۷/۰۷/۲۴

قاضی، آ. (۱۳۶۸). *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
قرلسفلی، م. (۱۳۹۴). گفتاری پیرامون صلح و فرهنگ، صلح‌پایداری: معیارهای
پیشنهادی. منتشر شده در وبگاه فرهنگ امروز، قابل‌بازرسی از
<http://farhangemrooz.com/news>

قربانی سپهر، آ. (۱۳۹۷). *مقدمه‌ای بر فلسفه علم جغرافیا*. تهران: انتشارات انجمن
ژئوپلیتیک ایران.

کاوایانی‌راد، م. و قره‌بیگی، م. (۱۳۹۶). *جغرافیای انتخابات: بنیادها، مفاهیم و
رویکردها*. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

گالی، د. ب. (۱۳۷۲). *فلسوفان جنگ و صلح*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر
مرکز.

لاکوست، آ. و بئاتریس، ژ. (۱۳۷۸). *عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک*. مترجم: علی
فراستی، تهران: نشر آمن.

لنسکی، گ. ی. (۱۳۶۹). *سیر جوامع بشری*. ترجمه ناصر موفقیان، تهران: سازمان
انتشارات انقلاب اسلامی.

متقی، آ. و قره‌بیگی، م. و عارف، م. ر. (۱۳۹۶). «مدیریت استراتژیک مرز بر پایه
بنیان‌های ژئوپاسیفیک (مورد مطالعه: مرز ایران و آذربایجان)». *پژوهشنامه مطالعات
مرزی*، ۵(۲).

مجته‌دزاده، پ. (۱۳۷۹). *ایده‌های ژئوپلیتیکی و واقعیت‌های ایرانی*. تهران: نشر نی.

مجتهلزاده، پ. (۱۳۸۶). *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*. تهران: انتشارات سمت.

محسنیان‌راد، م. (۱۳۸۳). «آسیب‌شناسی توجه به صلح در رسانه‌ها». *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خبرگزاری‌ها*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

موسوی‌نیا، س. ر. (۱۳۹۶). «جایگاه مفهوم و مصادیق صلح در سرفصل‌های و فصل‌های رشته علوم سیاسی». *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، ۱(۲۳).

مویر، ر. (۱۳۹۲). *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*. ترجمه دره میرحیدر و سید یحیی صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

نماین، پ. و بیگ، م. س. (۱۳۹۱). «مبارزه با تروریسم راهبردی مؤثر در تحقق صلح عادلانه جهانی». *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، ۳(۶).

هولستی، آ. آ. (۱۳۷۳). *تحلیل محتوا در علوم اجتماعی و انسانی*. ترجمه نادر سالار زاده امیری، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

Allen, S. (2004). **From Peace- Keeping to Peace Building: the United Nations challenges of intra state war in the united Nations and global security**, edited by Richard M. price Mark W. Zacher, USA: palgrave.

Barthalay, B. (1981). **Le Federalisme**, PUF, Paris.

Cohen, s. B. (1991). Global Geopolitical change in the post-cold war era. **Annals of the Association of American Geographers**, Vol 81, No.4.

Dodds, K & Atkinson. D. (2000). **Geopolitical Traditions: A Century of Geopolitical Thought**. London: Routledge.

Dudouet, V. & Schmelzle, B. (2010). Human Rights and Conflict Transformation: The Challenges of just Peace, **Berghof Handbook Dialogue Series 9**, published by Berghof Conflict Research (BCR), <http://www.berghof-handbook.net>.

Ingram, A. & Dodds, K. (2009). **Spaces of Security and Insecurity Geographies of the War on Terror**, Ashgate Publishing Limited, British Library Cataloguing in Publication Data.

Przentaznik, F. (1997). **The Basic Principals of ohilosophical and legal Concept of Peace as a Cardinal Human Right**, The International Review.

Tuathail, G. & Dalby S. Routledge, P. (1998). **Geopolitics**, First published in 1998 by